شمع‌های فروزان تاریخ

**تأليف:
عبدالله حیدری**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | شمع‌های فروزان تاریخ |
| **تألیف:** | عبدالله حیدری |
| **موضوع:** | مواعظ و حکمت‌ها |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | دی (جدی) 1394 شمسی، ربیع الأول 1437 هجری |
| **منبع:**  |  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc440467283)

[تقديم 1](#_Toc440467284)

[پيشگفتار 3](#_Toc440467285)

[ارزش شهادت 5](#_Toc440467286)

[حرام ابن ملحامس 8](#_Toc440467287)

[بنان طنطاوی/ 10](#_Toc440467288)

[خبيب ابن عدیس 12](#_Toc440467289)

[خواهری از شام 15](#_Toc440467290)

[عمير ابن حمامس 17](#_Toc440467291)

[خواهری از فلسطين 19](#_Toc440467292)

[ام حارثهل 22](#_Toc440467293)

[نسيبه انصاریل 23](#_Toc440467294)

[خنساءل 26](#_Toc440467295)

[عاصم ابن ثابتس 28](#_Toc440467296)

[عمير ابن ابی وقاصس 30](#_Toc440467297)

[ام خلاد**ل** 32](#_Toc440467298)

[سربازی گم نام 33](#_Toc440467299)

تقديم

این اثر ناچیز را به روح پاک برادر شهیدم مولوی عبدالوهاب خوافی تقدیم می‌دارم.

به امید آنکه خون پاکشان جوانان مظلوم وستمدیده کشورم را به مسؤلیت‌های اسلامی‌شان متوجه گرداند و خداوند این اثر ناچیز را در این راستا مثمر ثمر گردانیده و مورد پذیرش قرار دهد.

روحشان شاد، یادشان گرامی و راهشان پررهرو باد.

عبدالله حیدری

بهار دهم شهریور ماه 1377 شمسی

پيشگفتار

الحمد لله وحده والصلاة على من لا نبي بعده.

و بعد: دیر زمانی بود که ملت ما از بلندترین قله‌های شامخ عزت و شرف به پست‌ترین گودال‌های ذلت و رسوایی تنازل کرده و راه تکامل و رسیدن آن را کاملاً از دست داده بود.

و هر چه می‌کوشید که چگونه باید آن مجد و بزرگی‌اش را در یابد و بار دیگر حاکمیت و بر تری اسلام را بر بیگانگان ثابت کند باز هم خودش را عاجز می‌دانست، و نمی‌توانست که علتش را در یابد.

تا بالآخره چنین دریافت که علت همه این نابسامانی‌ها بنابر فرموده مربی عالم بشریت و قهرمان نبرد آفرین میدان‌های جهاد و مبارزه (حضرت محمدص) دو چیز بوده است: «حب الدنيا وكراهية الموت» بدنیا و لذت‌هایش عشق ورزیدن و از مرگ و مردن ترسیدن. پس تو ای مبارز هدفمند و آزادی‌خواه که بخاطر دفاع از مکتب مقدس و ارمان گرامی‌ات در راه جهاد و مبارزه قدم گذاشته‌ای، بیا و این درس را از پیشگامان تاریخ وسپه‌سالاران این قافله بیاموز و باور کن که رمز آزادی و نجات مستضعفین و مظلومین و رها کردن ملت‌های در بند اسارت از قید زنجیرهای طواغیت و مستبدین زمان وسرانجام حاصل کردن رضای الهی جز با خون حمزه‌ها، عمیرها و قربانی مادرانی چون نسیبه‌ها و خنساها و ام‌خلادها ممکن نیست.

تذکر:

رساله مذکور مفهوم آزاد یک سخنرانی‌ای از شیخ احمد قطان کویتی است که از نوارش پیاده و ترجمه شده است، و بنده با جدیت کامل به ارزش این رساله کوچک سفارش می‌کنم.

به امید اینکه گامی در راه پیشبرد دعوت اسلامی برداشته باشیم و خداوند آن را در میزان حسناتمان حساب کند. آمین

عبدالله حیدری

15 آذرماه 66

ارزش شهادت

إن الحمد لله، نحمده ونستعينه ونستغفره ونؤمن به ونتوكل عليه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، ونشهد أن محمداً عبده ورسوله. وبعد: فقد قال الحكيم في كتابه الكريم:

﴿وَلَا تَقُولُواْ لِمَن يُقۡتَلُ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَمۡوَٰتُۢۚ بَلۡ أَحۡيَآءٞ وَلَٰكِن لَّا تَشۡعُرُونَ ١٥٤﴾ [البقرة: 154].

یعنی: ستایش ویژۀ پروردگار است پس او را سپاس می‌گوییم و از او استعانت می‌جوئیم و از او آمرزش می‌طلبیم، و ایمان و توکل ما نیز بر اوست، و از شر نفس‌ها و اعمال بد خود به او پناه می‌جوئیم، کسی را که خدا هدایت کند قدرتی نیست که او را گمراه گرداند و کسی را که خدا گمراه کند قدرتی نیست که او را هدایت نماید، گواهی می‌دهیم بر اینکه کار ساز و مشکل‌گشائی جز خدای واحد و لاشریک نیست و گواهی می‌دهیم بر اینکه محمدص بنده و فرستاده اوست.

بعد از حمد و ثنا: خداوند بزرگ در قرآن کریم می‌فرماید:

«آنانیرا که در راه خدا کشته شده‌اند مرده مگوئید زیرا آن‌ها زنده‌اند، اما شما از حقیقت زندگی آنان بی‌خبرید».

رسول خداص فرمودند: «لِلشَّهِيدِ عِنْدَ اللَّهِ سِتُّ خِصَالٍ:

1. يُغْفَرُ لَهُ فِى أَوَّلِ دَفْعَةٍ.
2. وَيَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ.
3. وَيُجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ.
4. وَيَأْمَنُ مِنَ الْفَزَعِ الأَكْبَرِ.
5. وَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْوَقَارِ الْيَاقُوتَةُ مِنْهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا.
6. وَيُزَوَّجُ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ زَوْجَةً مِنَ الْحُورِ الْعِينِ.
7. وَيُشَفَّعُ فِى سَبْعِينَ مِنْ أَقَارِبِهِ». (رواه الترمذی و ابن ماجه)

«برای شهید در نزد پروردگارش شش نعمت و در روایتی دیگر آمده که هفت نعمت است:

اول: اینکه با اولین قطره خونی که از او بر زمین می‌چکد همه گناهایش بخشیده می‌شود.

دوم: جائی را که در جنت برایش درست کرده شده می‌بیند.

سوم: از عذاب قبر نجات می‌یابد.

چهارم: از دهشت روز حشر در امان می‌ماند.

پنجم: تاجی بر سرش گذاشته می‌شود که هر دانه یاقوت آن از تمام دنیا و نعمت‌ها و لذت‌هایش بهتر است.

ششم: هفتاد و دو تا از حورهای بزرگ چشم جنت به ازدواج او در آورده می‌شود.

هفتم: سفارش و شفاعتش در باره هفتاد نفر از خویشاوندانش (البته خویشاوندان مسلمانش) پذیرفته میشود.

پس شهادت در راه خداأ آخرین آروزی ماست، و این همان عملی است که پاداش آن هرگز قطع نخواهد شد.

از خداوند یکتا آرزومندیم که ما را از نعمت شهادت محروم نگرداند.

خداوندأ از آغاز تاریخ تا به امروز نابغه‌ها و نمونه‌هایی برای نهضت‌های اسلامی و دعوتگران راه خدا برانگیخته است، این نمونه‌ها شیر مردان و شیر زنانی هستند که از دادن هیچگونه قربانی در راه خداأ دریغ نکرده‌اند.

ثبات و استقامت مداومشان در مقابل دژخیمان و جهانخواران تاریخ این واقیعت را بخوبی روشن می‌کند.

آن‌ها مقاومت و پایمردی کردند تا به همۀ جهانیان بفهمانند که یگانه مکتبی که ارزش دارد تا برای حاکمیتش در زمین قربانی و خون داده شود همانا مکتب اسلام است که از سوی خداوند قانون‌گذار، سازماندهی می‌شود، نه مکتب‌های ساخته شده دست بشر، حال با هم بسراغ یکی از این نابغه‌ها می‌رویم تا ببینیم که ارزشمندی اسلام را چگونه بررسی می‌کند و تا چه حد برای قربانی داده آماده می‌شود.

حرام ابن ملحام**س**

هنگامی که کفار حرام بن ملحامس را محاصره می‌کنند، یکی از ایشان بسویش میدود و با سر نیزه‌ای که بدست دارد چنان بفرقش می‌کوبد که خون از آن فواره می‌کند، حرام که خونش را به چشم سر مشاهده می‌کند دستش را بخون رنگین کرده و بصورتش می‌مالد و در حالی که سرش را بسوی آسمان بلند کرده می‌گوید: «فُزْتُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ» به پروردگار کعبه قسم که کامیاب شدم، کافری که او را زخمی کرده بود با تعجب میگوید: عجیب است من که جز این ندیدم که با نیزه بر سرش کوبیدم آیا این هم کامیابی است؟.

آری کامیابی است، این هم کامیابی است. پس از مدتیکه شخص کافر مسلمان می‌شود و با خواندن قرآن و احادیث پیامبرص تعالیم نجات بخش اسلام را می‌آموزد و معنای شهادت و زخمی شدن در راه خدا را درک می‌کند و بدرجات عالی بهشت جاویدان متیقن می‌شود اعلان می‌کند که:

«ألا إنها الفوز المبين وصدق الرجل يوم أن قال: فزت بها ورب الكعبة».

ای مردم، آگاه باشید که براستی شهادت و جراحت در راه خدا کامیابی آشکار است و راست می‌گفت آن شیر مرد قهرمان، روزی که به خون غلطید و ندا می‌کرد که «فزت بها ورب الكعبة» قسم به پروردگار کعبه که رستگار شدم. آری، این نوع جدیدی از رستگاری است مردم به مال دنیا خوشحال می‌شوند، به لذت‌ها و نعمت‌های دنیا خوشحال می‌شوند، این نابغه‌های تاریخ و عاشقان راه خداأ بفضل و رحمت خداأ خوشحال می‌شوند، به کشته شدن در راه خداأ خوشحال می‌شوند، و این را رستگاری دائمی و ابدی می‌دانند.

بنان طنطاوی**/**

باز نگاهی دیگر بتاریخ پر افتخار اسلام بیفکنیم، چنانکه مثالی برای برادران بیان کردیم مثالی نیز برای خواهران بیاوریم، خواهر مجاهد ما بنان طنطاوی با همسرش استاد عصام عطار بخاطر مسلمانی و عقیده سلیم‌شان از خانه وکاشانۀ خود تبعید شدند. تبعید بسرزمین غرب، تبعید بسرزمین آن دشمنان دیرینۀ اسلام و مسلمین، یعنی به آلمان، اما شیاطین کفر و الحاد به تبعید اکتفا نمی‌کنند و می‌آیند و آن مجاهد راه خدا را ناجوانمردانه بقتل می‌رسانند و گمان می‌کنند که کشتن یک دعوت‌گر سقوط و زوال دعوت است، غافل از اینکه کشتن هر دعوت‌گر تحول جدیدی در مسیر دعوت اسلامی بوجود می‌آورد و کشتن یک مجاهد جز زندگی دایمی چیز دیگری نیست، و کلمات و جملاتی را که شهید با خونش نوشته است در دل‌های پیروان و همسنگرانش نقش می‌بندد.

بنان هنگامی که شوهرش برای کار از خانه بیرون می‌رود کوردلان کفر و الحاد در حالی که سلاح بردوش دارند درب حیاطش را می‌کوبند بنان از پشت در صدا می‌کند که کیست؟ جواب میدهند ما مأمورین تلفنیم آمده‌ایم تلفون خانۀ شما را درست کنیم بنان با عجله به خانه می‌رود و بر می‌گردد و میگوید که تلفن ما درست است احتیاج به ترمیم ندارد، بهر حال در را بروی‌شان باز نمی‌کند با وحشیگری تمام همسایه‌اش را با تهدید سلاح از خانه بیرون کرده و مجبورش می‌کنند تا درب منزل بنان را به اسم خودش برای‌شان باز کند و خود‌شان پشت دیوار پنهان می‌شوند.

زن همسایه‌اش در را می‌کوبد بنان از پشت در می‌پرسد: کیست؟.

همین که در باز میشود وحشی صفتان جنگلی بداخل حمله میبرند و بنان را زیر شلیک تیر میگیرند.

بچه‌های مظلومش که مادر را بخون افتاده می‌دیدند. بدورش جیغ و داد می‌کشیدند.

شوهرش از کار بر می‌گردد و چون می‌بیند که همسرش بدست جلادان وحشی و درنده مزدور به چنین حالتی گرفتار شده، کوچکترین تاثیری هم برایش رخ نمیدهد، و به حساب تحصیل رضای خدا می‌گذارد.

آری! بنان خانه زندگی‌اش را ترک گفته و هجرت کرده بود چون آگاهانه در راه دعوت قدم گذاشته بود تلخی‌های راه دعوت خسته‌اش نمی‌کرد.

برای همین است که تکالیف دختر، و شوهر تکالیف همسرش را در راه خدا حساب می‌کند، بیاد دارم روزی را که پدرش چون کوه استواری که هرگز تکان نمی‌خورد ایستاده بود و سخن میگفت چه سخنان تابناک و حماسه آوری، سخنانش را چنین آغاز کرد:

دخترم را به پیشگاه پروردگارم تقدیم کردم و تا زمانیکه دین و دعوتم بسلامتی پیش رود تحمل هر مصیبتی برایم سهل است و تازمانی که رنج‌ها و تکالیفم بخاطر اسلام و قرآن باشد از هیچگونه درد و رنجی باک ندارم.

خبيب ابن عدی**س**

نگاهی دیگر به قرن اول، به خبیب ابن عدی آن معلم اسلام و صحابه قهرمان هنگامی که برای تعلیم قرآن و تربیت اسلامی از خانه‌اش بیرون می‌رود تا بمردم درس عقیده و قرآن بیاموزد کفار او را اسیر گرفته و برای اعدام به مکه می‌برند، مردم مکه برای تماشا در صحنه شهادتش جمع می‌شوند.

این ستمگران با کینه و حسدی که از جنگ بدر با مسلمانان داشتند حتی زنان و کودکان را هم جمع کرده بودند، همه باهم آماده بودند تا هر کدام تکه گوشتی از جنازه‌اش گرفته و بیماری کینه و حسد شانرا با آن معالجه کنند.

آری! جلادان و ستمگران کافر دایم چنین‌اند و تا قلب مؤمنان را با شمشیر و نیزه‌شان پاره پاره نکنند هرگز خشم و غضب‌شان فرو نمی‌نشیند، و سپس چوبه دار را نصب کردند بنا به تقاضایی که کرده بود اجازه دادند تا دو رکعت نماز بخواند با اطمینان کامل دو رکعت نماز ادا کرد و رو به آن‌ها کرد و گفت: قسم بخدا اگر خوف این نمی‌بود که شما مرا متهم به ترس از مرگ کنید نمازم را طولانی‌تر می‌گرفتم.

با ختم این گفته به چوبۀ دار بالایش کردند.

حال ببین که مکر و نیرنگ کافران ستمگر تا به کجا ادامه دارد:

می‌گویند: آیا راضی هستی که محمدص بجای تو به دار آویخته شود و تو سالم پیش خانواده و فرزندانت برگردی؟ بشنو که این فرزند تربیت یافته در دامن اسلام چگونه جواب می‌دهد: «بخدا قسم هرگز راضی نیستم که حتی خاری هم به پای پیامبرص بخلد و من سالم بخانه‌ام برگردم. هرگز».

و دعا کرد که خدایا، این دشمنان دینت را سرنگون کن، همه از ترس این که مبادا عذابی نازل شود به زمین افتادند اما وقتی که دیدند عذاب نازل نشد خداوند آن‌ها را مهلت داد بار دیگر با چاقوها و نیزه‌هایشان به آن حمله بردند و گوشتش را بریدن گرفتند خون ریختن گرفت، و او فریاد می‌کشید، فریادی که به گوش هر سنگ و چوبی طنین افکنده بود فریادش را همین جملات تشکیل می‌داد:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| لست أبـالي حيـن أقتـل مسلماً |  | على أي جنب كان في الله مصرعي |
| وذلك في ذات الإله وإن يشأ |  | يبـارك عـلى أوصال شلو ممـزعي |

باک ندارم از مردن ما دامی که مسلمان کشته می‌شوم. و چون در راه خدا هستم بهر پهلوئی که باشم باک نیست، و همۀ این کارها بقدرت خداست، اگر بخواهد برکت می‌اندازد بر بندهای گوشت ریزه ریزه‌ام.

و خوش بختانه دعای خبیب قبول شد و نامش تا روز قیامت در تاریخ در ردیف قربانیان راه خدا ثبت گردید.

آری! خبیب ابن عدی خود به تنهایی یک امت بود و خود پیشوایی شد برای همه داعیان راه خداأ تا امروز، که هر کدام از پیروانش را به پای دار برده می‌شود خنده کنان از مرگ اسقبال می‌کند و رمز پیروزی خبیب را بر زبان دارد که «لست أبالي حين أقتل مسلماً علي أي جنب كان في الله مصرعي» مرگش زندگی بود و زندگی‌اش برای دعوت.

بله! این دعوت خدا است، و دعوت خدا به مردن یک دعوتگر نمی‌میرد، و به فلج شدن یک داعی فلج نمی‌شود، داعی می‌رود ولی دعوت باقی می‌ماند. پیامبرص می‌میرد و دعوت باقی می‌ماند.

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٞ قَدۡ خَلَتۡ مِن قَبۡلِهِ ٱلرُّسُلُۚ أَفَإِيْن مَّاتَ أَوۡ قُتِلَ ٱنقَلَبۡتُمۡ عَلَىٰٓ أَعۡقَٰبِكُمۡۚ وَمَن يَنقَلِبۡ عَلَىٰ عَقِبَيۡهِ فَلَن يَضُرَّ ٱللَّهَ شَيۡ‍ٔٗاۗ وَسَيَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤﴾ [آل عمران: 144].

«و محمدص فرستاده‌ای بیش نیست، و پیامبرانی پیش از او نیز گذشتند، آیا اگر پیامبر بمیرد یا کشته شود شما از دین تان بر می‌گردید و اگر کسی برگردد بخدا هیچ ضرری نمی‌رساند و بزودی خداوند پاداش خواهد داد سپاسگذاران را».

خواهری از شام

به قرن بیستم نظری می‌اندازیم، این بار از خواهری سخن می‌گوئیم، خواهری از شام، هنگامی که مزدوران جلاد بخانه‌اش هجوم می‌آورند و بر او آتش می‌گشایند و شوهر و پدر و برادرش را به گلوله می‌بندند سلاح شوهرش را می‌گیرد و بسوی دشمنان خدا آتش می‌گشاید دو تا را هلاک می‌کند و سومی راه فرار در پیش می‌گیرد.

همسایه‌اش او را به بیمارستان می‌رساند تا که از خون ریزی شدیدش جلوگیری نماید پلیسان جلاد با نوکران جاسوس‌شان جایش را در بیمارستان پیدا می‌کنند. او در حالی که برای معالجه بر تخت خوابیده است محاصره‌اش می‌کنند دکتر و پرستار را از او دور می‌کنند سپس جلاد بزرگ‌شان پیش می‌آید چاقو را از جیبش بیرون آورده و شکم او را پاره می‌کند در حالی که با چشمان مظلومانه‌اش خیره مین‌گرد جنینش را روی دستانش می‌بیند او اشتباه نکرده است، جگر گوشه خودش را می‌بیند که با زور کارد از شکمش بیرون کرده‌اند، والآن پیش چشمش، دست و پا می‌زند. با بی رحمی کامل جنینش را به زباله دان می‌اندازند در حالی که همه با هم می‌خندیدند جلاد بزرگشان گفت: این از فرزندان اخوان الشیاطین است، اگر بزرگ شود ما را خواهد کشت بهتر است که الآن نا بود شود. شیر زن این همه جنایت و بی رحمی را تحمل کرد حال اینکه ممکن بود همان گونه که بیشتر سردمداران و قدرت مندان مسلمان با وجود ارتش و نیروی خود با دشمنان شرق و غرب سازش کردند، سازش کند اما صبر و تحمل کرد، صبر کرد تا روز قیامت با شکم پاره و فرزند ناقصش خدا را ملاقات کند تا پروردگارش درجات بلند و نعمت‌های بیکرانش را به او ارزانی فرماید و قبل از آن خداوند ندایش می‌کند که ای قربانی راه من، مطمئن باش که کامیابی و پیروزیت در لوح محفوظ ثبت شده است اگر چه بعد از مدت زمانی باشد، و الآن پیروزی نزدیک است، روزیکه اسرار دل‌ها آشکار شود و روزیکه مجرمان را با روهایشان بطرف دوزخ کشیده شود هیچ ناصر و مددگاری نخواهد بود که آن‌ها را از عذاب خدا نجات دهد.

خواهران و برادرانم! مسلم است که قربانی دادن در راه خدا مهم است و هر دعوت و هر انقلابی که بدون قربانی باشد سست و بی‌ارزش است، و هرگز به پیروزی نخواهد رسید.

عمير ابن حمام**س**

کمی به عقب بر می‌گردیم، به قرن اول نگاهی به خیر القرون می‌افکنیم، بهترین قرن‌ها، عمیر بن حمام در غزوه بدر، پیامبر می‌گوید: کسی که امروز با مشرکان بجنگد. در حالی که جنگ با کافر را ثواب بداند و در مقابلش صبر کند سپس کشته شود خداوندأ در جنت داخلش می‌کند، بشتابید به سوی جنتی که پهنای آن چون پهنای آسمان و زمین است. عمیر با تعجب می‌گوید: به به! ای پیامبر، آیا اگر من هم با مشرکان بجنگم وکشته شوم پروردگارم مرا در جنت داخل می‌کند؟.

پیامبرص فرمود: بله، تو هم اگر با دشمنان خدا بجنگی و کشته شوی خداوند ترا در جنت داخل می‌کند. عمیر چند دانه خرمایی که بدست دارد می‌اندازد و می‌گوید: اگر صبر کنم تا ترا بخورم دیر خواهد شد سپس شمشیرش را میکشد و شتابان بسوی دشمن می‌رود زمزمه کنان خود را بدشمن می‌رساند. قبل از آنکه در صف جنگ داخل شود این جملات را از خود بیادگار می‌گذارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ركـظاً إلــى الـلــه بـغيــر زاد |  | إلا التـقـى و طلـب المـعـاد |
| والصبر في الله على الجهاد |  | وكل زاد عــرضـة للنـفـاد |
| غير التقى والبر والرشاد |

هر کوچ کردنی بسوی خدا بدون توشه تلقی می‌شود، مگر صاحب تقوی و طالب آخرت و صبر کننده بر جهاد در راه خدا. و هر توشه‌ای نابود شونده و فاسد است مگر تقوی و نیکی و ارشاد کردن مردم بکارهای خیر.

و سپس در صف داخل می‌شود و با شمشیر برهنه‌اش گردن‌های زیادی را قلم می‌کند و در نتیجه جامۀ سرخ شهادت را می‌پوشد. او شهید می‌شود و به آرزویش نایل می‌گردد، آرزویی که خوردن یک خرما برای رسیدن به آن او را رنج می‌داد. خوردن یکدانه خرما خیلی برایش زمانی طولانی تلقی می‌شد. اما نفس‌های ظالم ما چه آرزوهای خامی را بما نوید می‌دهد چگونه ما را اسیر قید و بندگی می‌سازد و چه رتبه‌ها و منصب‌هایی را به ما وعده می‌دهد. بله، نفس اماره انسان را خاموش نمی‌گذارد، آنقدر آرزوهای خامش را رنگ و زینت می‌دهد که انسان را در وجود خودش مغرور می‌سازد، غرور و تکبرش بجایی می‌رسد که در نتیجه او را از بزرگترین اهداف زندگی‌اش باز می‌دارد، قیامت را که در حقیقت تحقیرکننده همه آرزوهای دنیایی است از یاد می‌برد و سر انجام طوفان اجل به سراغش می‌رسد و بدون اینکه توشه‌ای در بغل داشته باشد او را به گودال عمیق و ترس‌ناک، وسلول تنگ و تاریک قبر بدست مأمورین الهی می‌سپارد، جایی که هیچ چیزی جز اعمال صالح، سازگار وجود انسان نخواهد بود و جز اعمال نیک هر چیز دیگر، دشمن بی‌چون و چرای انسان خواهد گردید.

خواهری از فلسطين

به گوشۀ دیگری از تاریخ نظری بیفکنیم، به همین قرن، قرن بیستمی که ما در آن زندگی می‌کنیم، این بار از خواهری سخن می‌گوئیم، خواهری فلسطینی، خواهری که نمونه‌ای برای خواهران دعوتگرش قرار گرفته است، فراموش نکنید از همان فلسطینی سخن می‌گوئیم که چهل سال است در زیر اشغال صهیونیست جهانخوار بسر می‌برد، ملتش دوباره بخون سیل آسای خود غرق می‌شود، یک بار بدست مسلمین ظالم و ستمگر، و بار دیگر بدست نوکران استعمار، یعنی همان مسیحیان ترسو، یهودیان کینه‌جویی که دشمنی دیرینه‌شان با اسلام و مسلمین توأم با کینه و حسد‌شان نمایانگر بی‌رحمی واستبداد‌شان در طول تاریخ است.

آری! قربانی‌ها ادامه دارد، خون‌ها فواره می‌کند، به عفت‌ها تجاوز میشود، آبروها ریخته می‌شود، و سرزمین‌های مقدس اشغال می‌گردد، اما مردانی که بتوانند در مقابل این همه ظلم و جنایت بپا خیزند کمتر دیده می‌شوند.

مردانی که بتوانند با مشت‌های آهنین‌شان بر دهان این نامرادن دوران بکوبند و آنان را به زباله‌دان تاریخ سرنگون کنند، کم دیده می‌شوند، مردانی که باید برای انتقام خون پاک شهدا، و برای تسلی بخشیدن به آن دل‌های پاره پاره مجروحین وکودکان، و برای مرهم گذاشتن به زخم‌های آن پدران و مادران داغدیده، حرکت کنند وریشۀ ظلم و بی‌عدالتی را از بیخ و بن بر کنند در خواب غفلت فرو رفته‌اند!!

ای مردان خانه نشین و زیبا پرست! تاریخ نیاکان تان را بیاد آورید که چه کردند و چگونه نام‌شان در سرلوحه تاریخ به ثبت رسید. آن‌ها ننگ می‌پنداشتند که در زیر سلطه اجانب زندگی کنند. و عیب می‌دانستند که فرمانروایشان کافر و ظالم باشد و به شعائر و مقدسات اسلامی‌شان توهین شود، این زندگی را پست‌ترین زندگی در حیات بشر تلقی می‌کردند، که جیره‌خوران و نوکران زور و تزویر با هر اسم و رسمی بر آن‌ها حکمرانی کنند و به دین و ناموس‌شان تجاوز نمایند. آری! از خواهر فلسطینی سخن می‌گفتیم، یهود او را به اسارت گرفته و به زندان انداختند. دو ماهش در زندان سپری شد، در این دو ماه سخت‌ترین اعمال شاقه را بر او تحمیل کردند، همه را مردانه‌وار تحمل کرد. سگ‌های درنده زندان چیزی جز سازش از او نمی‌خواستند، ولی سازش نکرد در حالی که می‌توانست چون مردان بی‌غیرت، تن به سازش دهد، مردانی که در حقیقت مرد گفتن به آن‌ها توهین به مردانگی است. زیرا که از مردانگی چیزی جز قیافه به ارث نبرده‌اند. به هر حال صبر کرد. در طول این دوماه سخترین شکنجه‌ها و عذاب‌ها را تحمل کرد، سپس روحش بسوی پروردگارش پرواز کرد تا مژده جنت را استقبال کند، فاجعه المناکش که در حقیقت مژده پیروزی برایش بود همین امروز در روزنامه‌ها منتشر شد. او نمونه بود، نمونه ای برای همه مردانی که در انتظار چنین روزی نشسته‌اند، و درس عبرت برای زن‌ها، زن‌هائی که خود را چون کالای بی‌ارزشی دانستند که از یک دست بدست دیگر منتقل شود، حال آنکه ارزش زن در اسلام بالاتر از آن است که کمونیست‌های بی‌وجدان خیال کرده بودند. آری، او به تنهائی عظمت و شوکت اسلام را در مقابل یهودیان کینه‌توز و ستمگر نمایان ساخت، بهرحال یک زن، زنی که در حقیقت، خدا چنین زن‌ها را جزو مردان بشمار می‌آورد. ارزش این زن در اسلام و در نزد خداأ بالاتر از صد‌ها مرد بی‌غیرت و بی‌وجدان است؛ خواهر فلسطینی چون کوهی استوار، موجی خروشان و طوفانی لایتناهی، در برابر خائنان تاریخ بپا ایستاد، طاقت وجرأتی که از ایمان سر شارش سرچشمه می‌گرفت، طاقتی که مستبدان زمان را به حیرت انداخت، و لشکر کفر الحادشان، در برابر این نیروی ایمانی بزانو در آمد تا که آخر چاره‌ای جز شهید کردنش نیافتند و بلکه همه خواهرانی که در زندان‌های مصر، سوریه، فلسطین، لبنان و دیگر کشورهای به ظاهر اسلامی بسر می‌برند آخرین ترحمی که به آن‌ها میشود این است که عرصه زندگی را به آن‌ها تنگ می‌گیرند فرزندان‌شان را از مدارس اخراج می‌کنند، شوهران‌شان را یا به زندان می‌اندازند و یا تبعید می‌کنند.

ام حارثه**ل**

باز هم به عقب بر می‌گردیم، به قرن اول: با کی، با ام حارثه، فرزندش شهید شد خدمت پیامبرص رسید و عرض کرد: ای پیامبر خدا، تو میدانی که فرزندم حارثه را چقدر دوست می‌دارم اگر دوزخی است مرا خبر ده تا برایش گریه کنم، اگر جنتی است بازهم می‌خواهم بدانم فرمود: ای مادر حارثه! در جنت است، اما این یک جنت نیست بلکه جنت‌های بیشمار است، و فرزندت حارثه به جنت الفردوس رسیده است. با شنیدن این مژده، تکبیر گویان حالت افسرده‌اش به سرور مبدل گشت و دانست که حارثه عروسی دارد، عروسی‌ای که حورهای جنتی به خلوتگاهش برده می‌شود، و دیگر متیقن شد که آتش شعله‌ور دوزخ به او نخواهد رسید و از خوشحالی چنان بخود می‌بالید که در پوست نمی‌گنجید. این است زندگی شهداء و وارثین‌شان، واین است ایمان مادری چون مادر حارثه که فرزندش را قربانی راه خدا کرده است.

نسيبه انصاری**ل**

نگاهی دیگر بگذشته، به تاریخ نسیبه، نسیبه انصاری، فرزندش با مسیلمه کذاب دچار میشود، مسلمیه از او می‌پرسد که آیا به پیامبری‌ام ایمان داری؟ طبعاً جواب منفی است. سپس می‌پرسد: آیا به پیامبری محمد ایمان داری؟ می‌گوید: (صلی الله علیه و سلم). دست و پایش را قطع می‌کند خون از چهار طرفش جاری می‌شود! باز می‌پرسد: آیا به پیامبری‌ام ایمان داری می‌گوید: نمی‌شنوم، می‌پرسد: به پیامبری محمد ایمان داری می‌گوید: (صلی الله علیه وسلم)، این پیامبر دروغین دو چشمش را بیرون می‌آورد، زبانش را از بیخ می‌برد و جسمش را در آتش می‌اندازد.

بشنو، بشنو ای دعوتگر، ای مبارز راه قرآن، ای آمر به معروف و ای ناهی از منکر، ای جوانی که مبارزه‌ات ادامه دارد، با خبر باش که دعوت مشکل است، راه دعوت راه صعب العبوری است که از آن به آسانی نتوان عبور کرد. دعوتگران در طول تاریخ به مشکلاتی دشوارتر ازین رو برو شده‌اند حتی اینکه صمیمی‌ترین دوستان و مخلصان‌شان که پدر و مادر باشد سدی بس عظیم در راه دعوت واقع شده‌اند، بهر حال مادر حبیب با دو فرزند دیگرش عبدالله و وحشی انتقام حبیب را از مسیلمه کذاب می‌گیرد، هنگامی که او را محاصره می‌کنند نسیبه مادر حبیب، نسیبه مادر همه مبارزان تاریخ، چنان ضربه محکمی بر تنش حواله می‌کند که تکه گوشتش چون پرنده تیزبال از جلو چشمانش به هوا پرواز می‌کند، عبدالله پیش می‌آید و ضربه دیگری به گردنش حواله می‌کند، و آخرین ضربه را وحشی با نیزه‌اش برسینه او می‌کوبد، چنان می‌کوبد که بر دیوار می‌چسبد، این همان نیزه‌ای است که قبل از مسلمان شدنش با آن سید الشهداء را به شهادت رسانده، و چنانکه خودش می‌گفت: با این نیزه بهترین مردم را کشته بودم و الآن با همین نیزه بدترین مردم را کشتم، این نیکی‌ام در مقابل آن بدی‌ای که کرده بودم، حمزهس سردار شهداء، عموی پیامبر، شهیدی که پیامبرص چندین بار برآن جنازه می‌خواند. اما فراموش نکنید که اسلام یگانه مکتب انسان‌ساز جهان بشریت است که معلم آن قاتل عمویش را بخاطر اینکه در مکتبش داخل می‌شود می‌بخشد. ببینید که سیاست اسلام، عدالت اجتماعی، حلم و برد باری، عفو و در گذری اخلاق اسلامی را چگونه بما می‌آموزد، بهر صورت، نسیبه بنت کعب انصاری، همین نسیبه مادر حبیب است که در زمان خلافت ابوبکر صدیقس هنگامی که جنگ با مرتدین شروع شده بود خدمت ابوبکر رسید و گفت: ترا بخدا سوگند مرا از جهاد در راه خدا باز مدار، ابوبکرس گفت: شیر زنانی، چون تو هرگز باز داشته نمی‌شوند، و این همان مادری بود که پیامبرص به او وعده داده بود که در جنت با او خواهد بود، این امتیاز را زمانی گرفت که با پیامبرص در یک سنگر می‌جنگید، و از هرطرف از پیامبرص دفاع میکرد، خود پیامبرص می‌فرماید: نسیبه طوری در چهار طرفم می‌جنگید که فکر می‌کردم غیر از او کسی دیگر در میدان جنگ وجود ندارد، همان نسیبه‌ای که در یکی از جنگ‌ها به فرماندهی خالد ابن ولید شرکت کرد، هنگامی که دست راستش قطع می‌شود به چادرش می‌پیچاند، وقتی زن‌ها از او می‌پرسند که دستت کجاست؟ خجالت میکشد دستش را نشان دهد مبادا اینکه ریا شود، خبر به حضرت عمرس میرسد. عمر مردم را جمع می‌کند و سخنرانی‌اش را به همین موضوع تخصیص می‌دهد و خطاب به زن‌ها می‌گوید: آیا شما زنی را مسخره می‌کنید که دستش پیش از خودش به جنت رفته است، وقتی که این سخن را می‌شنود مژده پیروزی را برخود تبریک می‌گوید. ای کاش امروز هم خواهران و برادران ما چنین بودند و درس اخلاص و ایمان، و عشق به جهاد، را از این مادر ارجمند می‌آموختند، اگر این کافی نیست آموزگار دیگری هم انتخاب کنیم.

خنساء**ل**

خنساء! ای خواهرم! بیا و مردمم را درس ایمان بیاموز. درس اخلاق و جهاد بیاموز، وحکایت کن که چگونه چهار فرزندت را با عشق سر شار به جهاد به پیشگاه پروردگارت تقدیم کردی، حکایت کن یا اجازه بده تا حکایت کنم، آن صبح دم که ندای جهاد در گوش‌ها طنین افکنده بود و میدان جنگ در انتظار قربانیان مکتب پیامبرص چشم گشوده بود، خنساء هر چهار فرزندش را بدورش می‌نشاند و می‌گوید: فرزندانم، بخدا سوگند که هرگز به پدرت خیانت نکرده‌ام، مطمئین باشید که همه‌تان فرزند پاک مادر هستید. فرزندانم! مبادا از میدان جنگ فرار نموده و دشمنان‌تان را علیه خود تشویق کنید؟ ای فرزندانم! بشتابید بسوی جنت، جنتی که خدا برای‌تان وعده داده است، و کوشش کنید که در میدان جنگ جاهای مشکل‌تر را بگیرید، فرزندان حلال‌زاده باشیندن درس مادر از جا می‌پرند و عمیروار بسوی میدان جنگ می‌شتابند و هر کدام کوشش می‌کند تا شهادت را زودتر از دیگر استقبال کند خلاصه اینکه معرکه به پایان می‌رسد، لشکر اسلام پیروز می‌شود، کفر با شکست ناهنجاری رو برو می‌شود، لشکریان اسلام با اطمینان کامل بسوی مدینه سرا زیر می‌شوند، زن‌ها در انتظار شوهران، و مادرها در انتظار فرزندانشان نشسته‌اند، خنساء نیز در همین انتظار بود تا گذارش قهرمانی‌های فرزندانش را دریابد، که ناگهان فرماندهان لشکر، و لشکریان مسلمان، وحتی عده ای مجروح که با خونشان رنگین هستند همه با هم به استقبال خنساء می‌شتابند تا مژده شهادت چهار فرزندش را به او تقدیم کنند. یکی پیش آمد و گفت: مادرم! شهادت چهار فرزندت را بتو تبریک می‌گویم، خنساء دست بسوی آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: سپاس بی‌پایان ذاتی را که با شهادت چهار فرزندم مرا شرافت بخشید، پروردگارا! از تو می‌خواهم که مرا با چهار فرزندم در بهشت جاویدانت یکجا کنی ولی یک قطره اشک هم از چشمش پائین نیامد. در صورتی که وقتی برادرش صخر در حالت کفر کشته شد نه تنها در جاهلیت بلکه زمانی که به اسلام هم مشرف شده بود برایش گریه میکرد، کسی از او پرسید که چرا برای برادر کافرت گریه می‌کنی حال اینکه میدانی او کافر است و جایش دوزخ است؟ گفت: چون کافر است برایش گریه می‌کنم و تأسف می‌خورم! اگر مسلمان می‌بود گریه نمی‌کردم زیرا می‌دانستم که خداوند جایش را در بهترین طبقات جنت مشخص کرده است.

آری، خنساء در سایه قرآن زندگی می‌کرد و آیاتش را خوانده بود که خداوندأ می‌فرماید:

﴿قُلۡ بِفَضۡلِ ٱللَّهِ وَبِرَحۡمَتِهِۦ فَبِذَٰلِكَ فَلۡيَفۡرَحُواْ هُوَ خَيۡرٞ مِّمَّا يَجۡمَعُونَ ٥٨﴾ [یونس: 58]. «بگو: (ای پیامبر، مسلمان‌ها) باید بفضل و رحمت خداوند خوشحال باشند زیرا فضل و رحمت او بهتر است از آنچه آن‌ها جمع می‌کنند». چه مال و منال باشد، چه رتبه و شهرت باشد، چه قدرت و لشکر، و چه بهترین نعمت‌های دنیا باشد، رحمت خداوند از همه آن‌ها بهتر است، زیرا که دنیا به اندازه بال پشه‌ای هم در نزد خداوند ارزش ندارد.

عاصم ابن ثابت**س**

باز هم جوانمرد و مبارز دیگری را ببینید که چگونه با قلبی سر شار از ایمان، به جهاد و مبارزه می‌پردازد، و عهدی که با خدا می‌کند خداوند وعده‌اش را بر او صادق می‌گرداند، او عاصم ابن ثابت است، هنگامی که می‌شنود (سلافه) آن زن کینه‌جوئی که عاصم شوهر و برادر او را در جنگ بدر کشته بود قسم یاد کرده که در کاسه سرش شراب بنوشد می‌ایستد و دعا می‌کند:

ای ذاتی که اله و کارسازی جز تو نیست، تو را بذات خودت سوگند که بعد از شهادتم کفار به جسدم دست نرسانند، و چنین شد. هنگامی که با خبیبس بعد از قهرمانی‌های دل انگیزی در محاصره قرار می‌گیرد، و بالآخره بر اثر ضربه‌ای که به او می‌رسد بزمین می‌افتد و شهید می‌شود. وقتی که سلافه این خبر را می‌شنود اعلان می‌کند که هرکس سر عاصم را برایم بیاورد. به اندازه وزنش برای او طلا خواهم داد، مردم شتابان به آن سو می‌دویدند و هر کس به نحوی می‌کوشید، کسانی که زودتر رسیدند و می‌خواستند سر عاصم را ببرند دیدند که ناگهان لشکر زنبوران به آن‌ها حمله‌ور شد وقتی که خود را عاجز دیدند تصمیم گرفتند تا شب هنگام وقتی که زنبوران بخانه‌هایشان بر می‌گردند کارشانرا شروع کنند تا مغرب انتظار کشیدند لشکر خدا مسؤلیتش بپایان رسید، بله! زنبورها نیز لشکر خدایند و او برای نصرت دینش طوری که از پرندگان ابابیل کار گرفت همچنین می‌تواند برای وفا به وعده خود، و حفاظت عاصم، از زنبورها نیز استفاده کند همانگونه که پیامبرش را با عنکبوت و کبوتر نصرت داد، می‌تواند با سیل خروشان نیز جسد بندۀ صادقش را حفاظت کند و در جای امنی به خاک سپارد.

﴿وَلِلَّهِ جُنُودُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ﴾ [الفتح: 7]. «و تمام لشکرهای آسمان و زمین در اختیار خداست». ﴿وَمَا يَعۡلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَۚ﴾ [المدثر: 31]. «و کسی جز پروردگارت تعداد لشکرهای او را نمی‌داند».

به هر حال، زنبورها مأموریت‌شان به پایان رسید، و بخانه‌های‌شان برگشتند ناگهان صدای فش فش سیل، دشمنان را به هراس انداخت، صدائی که گوش‌ها را کر می‌کرد و زمین را در زیر پای‌شان می‌جنبانید، با شتاب و عجله تمام بالای تپه رفتند تا ببینند که چه چیز دیگری مانع کارشان می‌شود ناگاه دیدند که سیل مست و خروشان، سنگلاخ‌های بزرگ را با خود سرازیر کرده است و موج‌هایی که از تصادم سنگلاخ‌ها پیدا می‌شود خود را به ایشان نزدیکتر می‌کند، و کف‌های خاک آلودی که روی آب شنا می‌کند هر لحظه وحشت دیگری در دل‌های‌شان می‌افکند، بالآخره چاره‌ای جز فرار نیافتند و چنان هیبتی در دل‌های‌شان افتاد که از جائزه فراموش کردند. سیل هم وظیفه‌اش را انجام داد عاصم شهید را با خود به نقطه دیگری برد و در کناره‌ای دفنش کرد. اگر شنیده باشید: «دفين الله في الأرض» «کسیکه خدا او را در زمین دفن کرده است» همین عاصم ابن ثابت است، چون او به پیمانش با خدا وفا کرد خدا نیز وعده‌اش را صادق گردانید.

عمير ابن ابی وقاص**س**

این بار با یکی دیگر از اولیای راستین خدا وشاگردان مکتب پیامبرص آشنا می‌شویم. مبارزی صادق و مجاهد راستین در میدان جنگ. زد و خورد پایان می‌یابد غنیمت‌ها تقسیم می‌شود، سهمیه‌اش را جدا می‌کنند می‌پرسد: این چیست؟ می‌گویند: این حصه توست، می‌گوید: به خدا سوگند با پیامبر بخاطر غنیمت پیمان نبسته بودم، مال را بر می‌دارد و خدمت پیامبرص حاضر می‌شود می‌گوید: ای پیامبر! بخدا سوگند با تو بخاطر این چیز بیعت نکرده بودم.

پیامبرص می‌گوید: برای چه بیعت کرده بودی؟ گفت: برای اینکه تیر هم به حلقومم بخورد و از پشت گردنم بیرون شود. پیامبرص فرمود: اگر با خدا صادق باشی خدا نیز با تو صادقانه معامله خواهد کرد. چند روزی بیش نگذشته بود که جنازه‌اش را بحضور پیامبرص آوردند پیامبرص پرسید: آیا این همان است؟ گفتند: بله، پیامبر فرمود: چون با خدا صادق بود خدا نیز با او صادقانه معامله کرد، سپس برایش دعا کرد و او را دفن کردند. هرکدام آن‌ها آرزو می‌کرد که ای کاش بجای او در قبرش گذاشته می‌شد؛ و ما می‌گوئیم: ای کاش پروردگارمان به ما نیز چنین ایمان و اخلاصی عطا کرده و عشق به جهاد و شهادت را در دل‌هایمان زنده می‌کرد.

ای کاش ما نیز چون عمیر می‌بودیم. عمیر ابن ابی وقاص، عمیر خورد سال عمرش 14 سال است جنگ، جنگ بدر است، شورا دائر می‌شود افراد جنگی مشخص می‌شود و بچه‌های کم سن و نابالغ به مدینه باز گردانیده می‌شود، نه به این خاطر که تعدادشان کافی بود، بلکه ذخیره برای فتوحات بزرگی که در آینده خداوند نصیب مؤمنان خواهد کرد، زیرا این کودکان بزودی رهبران و پیشوایان آینده انقلاب محمدیص خواهند بود به همین سبب پیامبر بزرگوار اسلام این نونهالان آینده انقلاب را جدا می‌کند، اما عمیر ابن ابی وقاص آخر صف‌ها، پشت سر صحابه پنهان می‌شود، برادرش سعدس او را از پشت بر روی شانه‌اش بلند می‌کند و جلو پیامبرص می‌گذارد، وقتی که پیامبرص سرا پایش را مینگرد یک موی صورتش نیست، جسمش نحیف، و قدش بقدری کوتاه که شمشیرش بزمین کشیده می‌شود، حکم می‌کند که او به مدینه باز گردانده شود، او قبل از آن، اشک از چشمش سرا زیر می‌شود، پیامبرص پرسید: چرا گریه می‌کند؟ برادرش گفت: بخدا قسم ای پیامبر! برادرم از مدینه خارج شده به جز شهادت هیچ آروزی دیگری نداشته است. خواهش می‌کنم که او را از شهادت محروم نکنی، پیامبرص چون عشق و علاقه او را به جهاد و شهادت بیش از حد ملاحظه می‌کند برایش اجازه می‌دهد تا در جهاد شرکت کند، معرکه دائر می‌شود، و عمیر جوانمردانه می‌جنگد و ضربات کوبنده و محکمی بر دشمن وارد می‌کند و بالاخره استقبال‌کنان شهادت را به آغوش می‌کشد، و از اولین شهدای این صحنه بشمار می‌آید، او جنگید و شهید شد، اما نه بخاطر شهرت و جاه و رتبه، بلکه بخاطر خدا، بخاطر دین و قرآن، بخاطر غالب گردانیدن حق بر باطل، و به خاطر بر افراشتن پرچم توحید بر قله‌های اورست و البرز و دماوند و هندوکش، هر قدمی که برداشت و هر لحظه‌ای که شمشیر زد نمایانگر عشق و علاقه سر شارش به حاکمیت قرآن و نابود کردن کفر و نفاق بود.

ام خلادل

چه می‌شود که در پی آن ام خلاد را هم بشناسیم؟ آیا قبلاً نیز نامش را شنیده بودید؟ او نیز مادر با وفا و مربی دیگری از افراد نهضت محمدص است، این همان ام خلادی است همانند خنساء چهار قربانی‌اش را یکبار به پیشگاه خدا تقدیم می‌کند، قهرمانان و مجاهدان راه حق به او نزدیک می‌شوند. نزدیک می‌شوند تا قبولیت چهار قربانی‌اش را به او تبریک گویند، یکی پیش می‌آید و می‌گوید، خواهر بزرگوارم، شهادت فرزندت را به تو تبریک عرض می‌کنم می‌گوید: إنا لله وإنا إلیه راجعون. ما ازخدائیم و بسوی خدا باز خواهیم گشت. اما از پیامبرص چه خبرداری؟ دیگری پیش می‌آید و می‌گوید: شهادت همسرت را بتو تبریک می‌گوئیم، گفت: إنا لله وإنا إلیه راجعون. اما از پیامبرص چه خبر داری؟ درین هنگام پیامبرص خودش تشریف می‌آورد تا چشمش به پیامبر می‌افتد ندای سرورش برمی‌خیزد: «كل مصيبة دونك جلل يا رسول الله!» ای پیامبر خدا، هر مصیبتی که غیر از تو باشد تحملش برایم آسان است.

آری! این محبتی است که با قلب پیامبر پیوند خورده است، و غیر از وجود پیامبرص نمی‌تواند زندگی کند، لذت زندگی به وجود پیامبر است، سعادت بوجود پیامبر است، راستگاری بوجود پیامبر است، و مادامی که محبت پیامبر در دل‌ها پایدار باشد هر گونه غم و اندوهی به سرور و خوشحالی مبدل می‌شود، برای همین است که از دست دادن پدر و فرزند و برادر و شوهر در یک لحظه برای او آسان می‌نماید.

سربازی گم نام

سخنم را با یاد یکی دیگر از قهرمانان تاریخ پایان می‌دهم. سرباز گم نام، جوانی فداکار، و مبارزی بی‌باک، در غزوه یرموک، غزوه‌ای که رومیان با چهار صد هزار (000،400) جنگجوی شمشیر بدست با سلاح‌ها و لباس‌های مدرن جنگی در برابر مسلمانان، خیال پهلوانی داشتند، از یک طرف، این طوفان وحشت‌زا همراه با احبار و رهبان‌شان که انجیلها را بر سر نیزه‌ها داشتند پیش می‌آمدند، و از طرف دیگر لشکریان مسلمان قدم‌های پرناز و غمزه و متکبرانه آن‌ها را مراقبت می‌کردند.

صحنه گرم است، ابو عبیدهس و خالد ابن ولیدس بدور لشکر می‌گردند و به آن‌ها درس ایمان و اخلاص و عشق به جهاد می‌آموزند، و چنین خطاب می‌کنند: ای مردم! بشتابید بسوی جنت و ثابت قدم باشید، بشتابید به نعمت‌های جاویدانی که در نزد خدا برایتان مهیا کرده شده، امروز روزی است که به حیات ابدی تان بپیوندید، خود را آماده، و شمشیرهای‌تان را برهنه کنید و دشمنان خدا را بکشید مبادا که از جنگ فرار کنید.

حضرت خالدس بطرف زن‌ها می‌رود و خطاب می‌کند که: ای خواهران و مادرانم! سنگ و چوب‌هایتان را آماده کنید، و هر کسی که از مجاهدین قصد فرار داشته باشد او را بکشید، در این فرصت زن‌ها صف می‌کشند و با سنگ و چوب‌هایشان آماده می‌شوند و انتظار می‌کشند تا اگر کسی از پدران، و شوهران و فرزندان‌شان قصد فرار از جنگ را داشته باشد او را بکشند.

آری، سرباز گم نام، مجاهد قهرمان با هیکل ناشناس و غبار آلودش پیش می‌رود، کسی او را نمی‌شناسد خود را به قلب لشکر می‌زند، و همین که با فرمانده دوم لشکر، ابو عبیده همدوش می‌شود با لهجۀ نرم و محبت آمیزی در گوشش چنین می‌گوید:

ای ابو عبیده، برای پیامبرص سفارشی نداری؟ ابو عبیده تعجب کنان می‌پرسد: چه فرمودی عزیزم؟ گفت: امروز آروز دارم اولین شهید این میدان باشم، اگر سفارشی داری بگو تا به پیامبرص برسانم، ابوعبیده تبسم کنان گفت: سلامم را به پیامبرص برسان و بگو: آن چیزی که خدا به ما وعده داده بود (نصرت و پیروزی اسلام را) دریافتیم.

به هرحال، نبرد گرمی در میان سپاهیان کفر و اسلام درگرفت. و در نتیجه علاوه بر پیروزی اسلام و شکست کفر، سرباز گم نام، مجاهد ناشناس، و حامل پیغام ابوعبیده، به آروزیش نایل گردید، و اولین شهید این میدان گردید؛ گرچه او در نزد همه لشکر ناشناس به نظر می‌آمد و اشکی نبود که بخاطر او سرا زیر شود، ولی این مهم نیست، اینکه مردم او را بشناسد یا نه، ارزشی ندارد، زیرا خداوند او را می‌شناسد، ملائکه در آسمان گواهی می‌دهند که او در بهترین طبقات جنت قرار دارد، و اعلی‌ترین درجات بهشت جاویدان را حاصل کرده است. درجاتی که به گواهی خود قرآن پاک فاصلۀ هرکدام تا دیگری چون فاصله آسمان‌ها تا زمین است، پس چه غم دارد، کسی که در بهشت جاویدان قدم می‌زند و چرا ناراضی باشد، کسی که خشنودی خدا را حاصل کرده است، دیگر این شهید از چه چیزی ناراحت باشد، حال اینکه روحش در کالبد پرندگان سبز جنت جای گرفته و با مشعل‌های فروزان به عرش الهی آویزان است، در هر جای جنت که آروز داشته باشد، سیر می‌کند و از نعمت‌های پرارزش جنت لذت می‌برد، نعمت‌هایی که حدیث قدسی چنین توصیف‌شان می‌کند: «ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر»، «خداوند برای بندگانش در جنت نعمت‌هایی مهیا کرده که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و حتی در قلب کسی خطور هم نکرده» نهرهای مختلف نوشیدنی و خوشگوار، قصر‌های طلائی، باغ‌های سبز و خرم، میوه‌های رنگارنگ و لذت‌بخش، سایه‌های سرد و ملایم، خدمتگذاران خوش قیافه و خوش اخلاق، حورهای بزرگ چشم و بلورگردن، و... و بزرگتر و یا ارزش‌تر از همه، دیدار و ملاقات، و خوشنودی خداوند، که آخرین آروزی هر مسلمانی است. بشتاب بسوی جنت، و آرمانت را فراموش مکن.

﴿فَمَن زُحۡزِحَ عَنِ ٱلنَّارِ وَأُدۡخِلَ ٱلۡجَنَّةَ فَقَدۡ فَازَۗ وَمَا ٱلۡحَيَوٰةُ ٱلدُّنۡيَآ إِلَّا مَتَٰعُ ٱلۡغُرُورِ ١٨٥﴾ [آل عمران: 185]. «پس کسی که از آتش دوزخ دور نگه داشته شود و در جنت داخل کرده شود هر آئینه کامیاب است. و زندگانی دنیا با همه لذت‌ها و نعمت‌هایش جز متاع بی‌ارزش و فریب‌دهنده برای انسان، چیز دیگری نیست».

ای لشکر جنت! گوارا باد بر شما، بوی خوشگوار جنت، حلال‌تان باد نوشیدن‌های خنک و شیرین جنت و...

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته